

فکرت همگراست یا واگرا؟

پیش از آن که این مبحث را آغاز کنیم می‌خواهم برای تان یک پرونده غم‌انگیز خانوادگی را باز کنم. ماجرا درباره زندگی یک زوج جوان است که روند پیشرفت مالی آنها یکسال پس از ازدواج سرعت گرفت و ناگهان به شدت ثروتمند شدند.



پیش از آن که این مبحث را آغاز کنیم می‌خواهم برای تان یک پرونده غم‌انگیز خانوادگی را باز کنم. ماجرا درباره زندگی یک زن جوان است که هفتاد و نه سالگی، تنها بقیه‌اش، آنجا بکسای، بس، از ده‌ها ساعت گفت‌وگو، ناگهان، به شدت ثروتمند شدند. مرد خانواده، کار در رشته تحصیلی اش یعنی ادبیات را رها کرد و وارد حرفه پدرش شد که صادرات فرش بود. جهش اقتصادی در زندگی مشترک آنها اما زیاد طول نکشید یکی از شرکای مرد خیانت کرد و او ناگهان ورشکست شد. طبیعتاً هرچه جای تان روی نردبان دنیا بالاتر باشد، استخوانهای تان سخت تر می‌شکنند. این اصل برای آنها هم صدق کرد و طوری سقوط کردند که اطراف مرد از انواع طلبکارها و چک‌های برگشتی پر شد.

یک هفته بعد از ورشکستگی، مرد به همسرش گفت می‌خواهد به ویلای شمال شان برود و مدتی آنجا تنها باشد و درباره مشکل شان فکر کند. او غروب شنبه با خودروی شخصی اش به سوی شمال حرکت کرد و صبح روز بعد وقتی هیچ تماسی را پاسخ نداد زن ناگهان دلنگران شد و حسی عجیب او را کشاند تا ویلای شمال که مرد در آن خودش را کشته بود با نامه ای که در آن نوشته بود با توجه به ورشکستگی اش، هیچ راه دیگری برای حل مشکل به نظرش نمی‌رسد جز این که از زندگی کردن انصراف بدهد!

طرز تفکر زن اما با شوهرش کاملاً متفاوت بود و گرچه مرد هیچ وقت اجازه نمی‌داد زن درباره مشکلات اقتصادی شان نظر بدهد او سکان زندگی را بدون شوهرش در دست گرفت. از برخی طلبکارها مهلت گرفت، شغلی ساده بر اساس تخصصش پیدا کرد و بخشی از حقوقش را به پرداخت بدهی‌ها اختصاص داد اما بخش عمده بدهی‌ها را با فروش وسائل اشرافی زندگی شان تأمین کرد که از ابتدا هم با خریدشان مخالف بود. به این ترتیب فرش‌های ابریشم، عتیقه‌ها، خانه، ویلای شمال، خودروها و ... همه به پول نقد تبدیل شد و جیب طلبکارها را پر کرد و دل شان را راضی.

مشکل زن حالا تقریباً حل شده است و اگر مرد هم بود و همراه او کار می‌کرد شاید خیلی زودتر می‌توانستند بخش باقی مانده بدهی‌های شان را بپردازند. مرد اما حالا خودش را از شیرینی زندگی محروم کرده است؛ زندگی که به خیال زن، یک ورشکستگی، برای پایان دادن به آن بهانه ای احمقانه محسوب می‌شود.

متوجه تفاوت در شیوه فکر کردن این زوج شدید؟ نقطه بحران در این پرونده یک ورشکستگی بزرگ در سال‌های آغاز زندگی مشترک است. مرد برای حل این بحران فقط به یک راه فکر کرده است: کشتن خودش!

زن اما به چندین راه فکر کرده است مثلاً اول کشتن خودش، دوم فرار کردن از صحنه ماجرا و رفتن به کشوری دیگر، سوم باقی ماندن و پرداخت بدهی‌ها از طریق کار کردن و فروش وسائل زندگی، چهارم بهت زده باقی ماندن و بازی کردن نقش یک قربانی بی‌دست و پا، ششم قرض گرفتن‌های بیشتر و پرداخت بدهی‌های طلبکارهای فعلی و بوجود آوردن طلبکارهای بعدی و

او پس از فکر کردن به همه این راه‌ها باقی ماندن و پرداخت بدهی‌های شوهرش را انتخاب کرد و سپس وارد عمل شد. ما در روانشناسی به شیوه تفکر مرد این داستان، همگرایی مطلق و به شیوه تفکر زن داستان، واگرایی منجر به همگرا می‌گوییم. منظور از تفکر همگرایی مطلق یعنی اعتقاد به این که برای حل هر مساله ای صرفاً یک راه حل وجود دارد و جز آن، ممکن نیست. در تفکر واگرایی منجر به همگرا اما، فرد خلاقانه به همه روش‌های حل مساله فکر می‌کند و پس از آن که ده‌ها گزینه مختلف را برای حل مساله ابداع می‌کند، با تفکری همگرایانه، گزینه‌ها را غربال می‌کند و بهترین راه حل را انتخاب می‌کند.

در حقیقت، یک دارنده تفکر واگرا، باور دارد برای هر مساله ای بیش از یک راه حل وجود دارد و به همین علت وقتی یکی از راه‌هایش برای حل مساله به نتیجه نمی‌رسد راهی دیگر را انتخاب می‌کند و متوقف نمی‌شود یا از صحنه فرار نمی‌کند یا ناامید نمی‌شود اما کسی که تفکر همگرایی مطلق دارد، وقتی شکست می‌خورد، مستأصل می‌شود.

واضح است که زندگی در کنار کسانی که فکر خلاق دارند و برای حل هر بحرانی در زندگی ده‌ها راه حل پیدا می‌کنند احساس امنیت بیشتری به همراه دارد تا زندگی با کسانی که همیشه فقط یک راه به نظرشان می‌رسد و دیگر هیچ!

مریم یوشی زاده - خبرنگار جام جم آنلاین